

پرستاری کار می‌کرد. بعد از انقلاب هم سرپرستار شد. مسئولیت کانون انجمن اسلامی بیمارستان را نیز همچنان برعهده داشت؛ «سال ۶۰ وقتی پیکر شهید کامیاب را که ترور شده بود، به سردخانه بیمارستان آوردند. من و چند نفر دیگر از بچه‌های انجمن، تابلو بیمارستان را پایین کشیدیم و نام بیمارستان را به شهید کامیاب تغییر دادیم.»

با شروع جنگ، جبهه به کادر درمان نیاز داشت. داوطلبان را بنا بود به دزفول بفرستند. از بیمارستان امدادی، رضاپوری یک نفر دیگر اعلام آمادگی کردند؛ «آن موقع تلفن نبود و با اتوبوسی به قائن خبر فرستادیم که مادرم بیاید و بچه‌ها را با خودش ببرد. یکی دو روز بعد مادرم آمد. خاطر از بچه‌ها راحت شد. با داوطلبان دیگر با اتوبوس رفتیم تهران و از آنجا به دزفول.»

تابلو بیمارستان را پایین کشیدیم

رضاپور و چند انقلابی دیگر پیش از پیروزی انقلاب، انجمن اسلامی رادر بیمارستان تشکیل دادند؛ «به مرور تعداد ما از طاغوتی‌ها در بیمارستان بیشتر شد. دیگر جرئت نمی‌کردند اذیتمان کنند. بعضی‌ها ایشان با پیروزی انقلاب، دیگر به بیمارستان برنگشتند. آن‌هایی که ماندند هم آهسته می‌رفتند و آهسته می‌آمدند. انجمن را که تشکیل دادیم، برنامه‌های مذهبی برگزار می‌کردیم. نیروهای انقلابی بیمارستان هم اگر مشکلی داشتند، به ما مراجعه می‌کردند.»



واماد زفول...

می‌گوییم: حتما شاهد شهادت رزمنده‌های زیادی بودید. آه تلخی می‌کشد. سکوت اتاق را برمی‌دارد؛ «جوانی بود که مچ دستش ترکش خورده بود. خون زیادی از دست داده بود. رفتم تا ته سالن که باند بیاورم. آمدم دیدم شهید شده است. جوان دیگری همه بدنش سالم بود، فقط ترکش کوچکی جمجمه‌اش را شکافته بود. در چشم‌هایم خیره شد و جان داد. نگاه آن جوان هیچ وقت یادم نمی‌رود. آن روز تا سر می‌چرخاندم، یکی دو نفر شهید شده بودند. اما این دو نفر در ذهنم مانده‌اند.»

معصومه خانم سرش را به دستش تکیه می‌دهد و اشک پشت اشک می‌آید. تعریف می‌کند بعد از اینکه از جبهه برگشته، همسرش چهل روز به جبهه اعزام شده است؛ «وقتی همسرم نبود، رفتم به بیمارستان خیلی برایم سخت شده بود. بچه‌ها در خانه تنها بودند. جلوراه پله‌خانه را رختخواب می‌چیدم و آن‌ها را به دو طرف راه پله با طناب محکم می‌بستم تا نریزد. در را قفل می‌کردم و کلید را به همسایه‌مان می‌دادم تا به بچه‌ها سر بزند. خودم ساعت ۳ عصر به خانه برمی‌گشتم. آن موقع دو پسر و یک دختر داشتم. پسر بزرگ که بیست سال پیش در یک تصادف از دنیا رفت، بزرگ‌تر از بقیه بود و هوای خواهر و برادر کوچکش را داشت.»

نور از گوشه پرده اتاق روی صورت معصومه خانم افتاده است. او ابروهایش را در هم کشیده است. انگار خاطرات تلخی را در ذهنش مرور می‌کند؛ «از لحظه‌ای که وارد شهر شدیم، مدام صدای بمباران می‌آمد. عملیات بود و همه درآمده باش کامل بودند. از صبح تا شب در بیمارستان افشار مشغول بودیم. وقت استراحت نبود. شب موقع خواب از ترس جان در بیابان، سرمان را روی پایمان می‌گذاشتیم و به شکل چمباتمه می‌خوابیدیم. ۱۹ اسفند سال ۶۰ به دزفول رفتم و ۶ ماه و ۶ روز بعد در تاریخ ۲۴ شهریور ۶۱ به مشهد برگشتم. بعد از برگشت به خاطر حضورم در جبهه ۱۰ هزار تومان حق مأموریت به من دادند. اما آن پول را به حساب جبهه برگشت زدم.»

دزفول برای رضاپور پر از خاطرات تلخ و تکان‌دهنده است؛ «همه تلاشمان این بود که جان مجروحی را نجات بدهیم. آنجا خستگی و ترس معنی نداشت. درسه شب عملیات، ما را تا پشت خاکریز رزمنده‌ها بردند. آنجا چادر صحرایی زده بودیم و اقدامات اولیه را انجام می‌دادیم. رزمنده‌هایی که جراحت زیادی داشتند به شهرهای دیگر منتقل می‌شدند. مادر حدبضاعت خدمات اولیه ارائه می‌دادیم.»

سفر به نقاط محروم استان

او هر بار یک تیم متشکل از پزشک اطفال، ارتوپد، زنان پرستار برمی‌دارد و به روستاهای محروم استان می‌رود؛ «علاوه بر پزشک داروخانه سیار هم می‌بریم. ما به مردمی خدمات می‌دهیم که بعضی‌ها ایشان کرایه آمدن تا شهر را هم ندارند. در طرح شهید رهنمون که بعد، شهید سلیمانی نام گرفت، علاوه بر خدمات رایگان درمانی، اطلاعات لازم بهداشتی نیز به مراجعان ارائه می‌کنیم.»

آن‌ها اگر روستا خانه بهداشت داشته باشد، به آنجا می‌روند و اگر نداشته باشد، با کدخدای ده هماهنگ می‌کنند که خانه‌ای برای انجام این امور به آن‌ها اختصاص پیدا کند. او طی سال‌های خدمتش به عنوان خادم سلامت بارها از سوی مقاماتی چون ریاست جمهور، نمایندگان مجلس، رئیس دانشگاه علوم پزشکی قدرانی شده است.

حالا ده سالی می‌شود که خانم رضاپور بازنشسته شده است. اما خیرخواهی‌اش تعطیلی نمی‌شناسد. او همچنان مسئول کانون بسیج جامعه پزشکی دانشگاه علوم پزشکی مشهد است و در این راستا به مردم خدمت می‌کند. کارت انجمن حمایت از زندانیان را مقابلم می‌گذارد و می‌گوید: «از سال ۸۱ تا دو سال پیش، عضو این انجمن بودم. از خیران جامعه پزشکی برای آزادی زندانیان جرائم مالی، پول جمع می‌کردیم. علاوه بر این، خدمات درمانی زندانیان را رایگان انجام می‌دادیم.»

یکی از وظایف رضاپور در کانون بسیج جامعه پزشکی به خط کردن پزشکان و پرستاران برای ارائه خدمات رایگان پزشکی به مردم بی‌بضاعت است.

